

نزاع در نفی و اثبات استلزام ممکن و ممتنع

عبدالعلی شکر*

دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه شیراز

چکیده

در بحث از مواد ثلاث - وجود، امکان و امتناع - یکی از سؤالهای مطرح شده اینست که آیا میان ممکن و ممتنع - اعم از بالذات یا بالغير - تلازم وجود دارد یا خیر؟ میان حکما، هم در جهت نفی و هم در جهت اثبات این مسئله، مدافعانی دیده میشود. برخی با این بیان که استلزام آنها منجر به تحقق ملزوم بدون لازم خواهد شد، به رد تلازم مبادرت کرده‌اند. برخی دیگر با ایراد موارد نقضی از جمله تلازم امکان عدم صادر نخست با امتناع عدم ذات حق، تلازم را منتفی ندانسته‌اند. در این صورت اعتبار قیاس خلفی به چالش می‌افتد زیرا در آنجا از بطلان تالی به امتناع مقدم و اثبات مطلوب پی برده میشود. در این نوشتار عقیده بر این است که با تکیه بر اصول حکمت متعالیه و تحلیل صحیح آن، میتوان به حل و رفع این نزاع دست یافت.

کلید واژگان

ممکن
امکان وقوعی
قیاس خلفی
ممتنع
امکان فقری
ملاصدرا

طرح مسئله

یکی از احکامی که برای مواد قضایا ذکر میشود اینست که ممکن، مستلزم محال نیست. همانگونه که بین دو ممتنع بالذات ملازمه وجود ندارد، میان ممکن و ممتنع بالذات نیز استلزامی وجود ندارد زیرا تحقق ملزوم ممکن با امتناع ذاتی لازم، یعنی اجتماع و تلازم امکان بالذات با ممتنع بالذات، مستلزم تحقق ملزوم بدون لازم است که چنین چیزی محال است. معنای این تلازم آن است که یک طرف تلازم، ممکن و طرف دیگر آن ممتنع است. در عین حال که یک طرف - که ممتنع است - وجود ندارد، طرف دیگر (ممکن) میتواند وجود داشته باشد. این امر مستلزم خلف است یعنی عدم ملازمه دو امری که ملازم فرض شده است!

از طرف دیگر، بحث درباره چگونگی ارتباط میان صادر نخست که در لسان مشائین متصف به امکان ذاتی است با ذات واجب الوجود، اعتقاد به ملازمه بین ممکن ذاتی و ممتنع بالذات را در پی داشته است. طبق

*.Email: Ashokr@rose.shirazu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۱/۶ تاریخ تأیید: ۹۴/۱۲/۲۴

۱. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۱، ص ۲۱۹.

مفاد این ملازمه امتناع چیزی لزوماً مستلزم استحاله دیگری نیست، بلکه با امکان آن نیز سازگار است؛ زیرا اگر این استلزام انکار شود، ناگزیر بین واجب بالذات و ممکن ذاتی تلازمی نخواهد بود، در حالیکه صادر نخست که ممکن الوجود بالذات است با علت خود یعنی واجب الوجود بالذات در تلازم است. عدم معلول اول نیز که یک امر ممکن است، مستلزم عدم واجب بالذات است که ممتنع بالذات است. پس جایز است که ممکن مستلزم ممتنع بالذات باشد.^۲ شکل منطقی ملازمه اینگونه است که اگر قضیه «کَلِّمَا كَانَ وَاجِبُ الْوُجُودِ مَوْجُودًا كَانَ الْمَعْلُولُ الْأَوَّلُ مَوْجُودًا» صادق باشد، عکس نقیض آن، یعنی «کَلِّمَا لَمْ يَكُنِ الْمَعْلُولُ الْأَوَّلُ مَوْجُودًا لَمْ يَكُنْ وَاجِبُ الْوُجُودِ مَوْجُودًا» نیز صادق خواهد بود.^۳ مقدم این ملازمه، ممکن و تالی آن مستحیل است. بر این اساس امکان عدم معلول نخست با امتناع عدم واجب الوجود ملازمه دارد و ممکن ذاتی میتواند مستلزم امتناع ذاتی باشد. اگر این ملازمه پذیرفته شود آنگاه قیاس خلفی‌یی که در آن از طریق استحاله تالی به استحاله مقدم راه برده میشود، از درجه اعتبار ساقط میگردد؛ زیرا استحاله و امتناع تالی میتواند با امکان مقدم در تلازم باشد.

حال باید دید که این ملازمه که از طرف حکما مطرح شده است، دایر مدار چیست؟ آیا ممکن ذاتی میتواند مستلزم استحاله ذاتی شود؟ حل مسئله از چه طریقی میسر است؟

اشکال نقضی ملاصدرا بر استدلال منکرین ملازمه
ملاصدرا استدلال منکرین ملازمه میان امکان ذاتی با ممتنع ذاتی را به وجود تلازم میان واجب بالذات با ممکن بالذات و بطور کلی بین هر علتی با معلول خویش نقض کرده است^۴ زیرا در تلازم مورد بحث، میان واجب بالذات

با ممتنع بالذات تفاوتی از جهت ملازمه با امکان ذاتی وجود ندارد. پس اگر تلازم میان ممتنع بالذات با ممکن بالذات محال باشد، میبایست میان واجب بالذات با ممکن بالذات نیز چنین باشد. معلول واجب بالذات، ممکن بالذات است و هر معلولی با علت خود در تلازم است زیرا تقدم رتبی علت اقتضا دارد که وجودش در آن مرتبه واجب باشد، اعم از اینکه واجب بالذات باشد یا بالغیر، و معلول در همان مرتبه وجوب علت، ممکن باشد.^۵ بر این اساس بین وجوب علت با امکان معلول، تلازم است و این ناقض آن چیزی است که منکرین بر آن استدلال کرده‌اند.

اما بنظر میرسد اشکال نقضی صدر المتألهین وارد نباشد زیرا معلول گرچه در آن مرتبه، وجود و وجوب ندارد، اما معلول در آن مرتبه در اصل، معلول نیست؛ همانطور که در مرتبه‌یی که معلول موجود است، وجوب بالغیر دارد.^۶

بیان محقق دوانی در کیفیت تلازم

ایشان در شرح عبارات شیخ اشراق ذیل بیان قاعده امکان اشرف، به این مسئله نیز اشاره میکند و چنین میگوید: «أَلَا تَرَى أَنَّ انْتِفَاءَ الْمَعْلُولِ الْأَوَّلِ مُمْكِنٌ مَعَ أَنَّ عِلَّتَهُ وَهُوَ انْتِفَاءُ الْوَاجِبِ مُسْتَحِيلٌ»^۷.

وی در ادامه، تلازم را میان دو امکان قرار داده است. به این معنا که امکان معلول، مستلزم امکان علت است؛ منتها امکان علت با نظر به معلول و در قیاس با

۲. طباطبایی، نهاية الحکمه، ص ۶۸.

۳. محقق و ایزوتسو، منطق و مباحث الفاظ، ص ۲۵۸.

۴. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه،

ج ۱، ص ۲۱۹.

۵. همان.

۶. جوادی آملی، ریحق مختوم، بخش سوم از ج ۱، ص ۳۵.

۷. محقق دوانی، شواکل الحور فی شرح هیاکل النور،

ص ۲۱۴.

آن است، بگونه‌یی که در مقام ملاحظه معلول، چیزی که مستلزم امتناع آن باشد در آن وجود ندارد: و التحقيق أنّ إمكان المعلول يستلزم إمكان العلة نظراً إلى المعلول بمعنى أنّه إذا نظر إلى المعلول لم يوجد فيه ما يوجب استحالة^۸. در ادامه خواهد آمد که میرداماد با الهام از این بیان، از طریق امکان بالقیاس به حل مشکل پرداخته است^۹.

راه حل میرداماد از طریق امکان بالقیاس

میرداماد نیز در ذیل قاعده الواحد و برهان امکان اشرف که بنظر میرسد تحت تأثیر محقق دوانی بوده است، حکم به ملازمه میان ممکن و مستحیل را ناشی از خلط امتناع و امکان بالذات با امتناع و امکان بالقیاس الی غیر دانسته است. بعقیده وی، ممتنع بالذات هر چند استحاله ذاتی دارد، اما در قیاس با غیر، دارای امکان بالقیاس است. در مواردی که ممکن بالذات مستلزم ممتنع بالذات است، این ملازمه میان ذات ممکن با ذات ممتنع نیست، بلکه بین ذات ممکن با امکانی است که ممتنع در قیاس با او دارد؛ هر چند در ذات خود ممتنع است:

انّ فی نظمه خلطاً للامتناع و الامکان بالذات بالامتناع و الامکان بالقیاس الی غیر و اغفلاً عن امکان کون الممتنع بالذات ممکناً بالقیاس الی غیر، لا بالغير، و امکان کون الممكن بالذات بحيث یكون الممتنع الذاتی ممکناً، لا به بل بالقیاس الیه.^{۱۰}

میرداماد با این بیان، در واقع ملازمه را میان ممکن بالذات با ممکن بالقیاس قرار میدهد. ممکن بالقیاس با واجب و یا ممتنع ذاتی قابل جمع است. دلیل انتخاب این قول از ناحیه ایشان پرهیز از اشکالی است که بر ملازمه میان ممکن ذاتی و ممتنع بالذات وارد میشود. در واقع سخن میرداماد این پیام را بدنبال دارد

■ از نظر صدر المتألهین راه حل میرداماد و قبل از وی محقق دوانی نمیتواند کارساز باشد زیرا بر مبنای غفلت از یک اصل پذیرفته شده فلسفی شکل گرفته است که وی به آن متفطن شده است و متذکر میشود که امکان بالقیاس الی غیر در اشیایی تصور میشود که هیچگونه علاقه‌یی میان آنها وجود نداشته باشد.

که ممکن بالذات ملزوم امکان بالقیاس است. این نشان میدهد که ایشان برهان منکرین استلزام امکان بالذات با امتناع بالذات را میپذیرد و برای رفع اشکال استلزام معلول اول با عدم علت خویش، به تلازم امکان بالقیاس ممتنع با امکان ذاتی روی آورده است:

فإن ظننت أنّ إمكان الملزوم بدون إمكان اللّازم يستلزم إمكان وجود الملزوم مع عدم اللّازم، و هو ینفی الملازمة بینهما. قیل لک: إنّ إمكان الملزوم إنّما هو بالقیاس الی ذاته، و هو يستلزم إمكان اللّازم بالقیاس الیه، أعنی ذات الملزوم؛ لا إمکانه بالقیاس الی ذاته.^{۱۱}

یعنی ملزوم ممکن بالذات است و لازم گرچه بالذات ممتنع است، اما در قیاس با ملزوم مذکور، ممکن به امکان عام است.^{۱۲}

۸. همانجا؛ یعنی علت در قیاس با معلول، ممکن است، نه در مقام ذات خود که میتواند ممتنع یا واجب باشد.

۹. به همین خاطر است که ملاصدرا گاهی این عبارت را به محقق دوانی منتسب میکند (ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة، ج ۷، ص ۳۲۶) و در جای دیگر همین مضمون را از میرداماد نقل و سپس به نقد آن میپردازد (همان، ج ۱، ص ۲۱۹).
۱۰. میرداماد، القیسات، ص ۳۷۵-۳۷۴.

۱۱. همو، مصنفات، ص ۲۰۷.

۱۲. جوادی آملی، ریحق مختوم، بخش سوم از ج ۱، ص ۳۶.

اشکال ملاصدرا بر بیان میرداماد و دوانی

صدرالمতألهین بیان ایشان را نمیپذیرد و متذکر میشود که امکان بالقیاس الی الغیر در اشیایی تصور میشود که هیچگونه علاقه‌یی میان آنها وجود نداشته باشد.^{۱۳} مانند امکان بالقیاس بین دو واجب‌الوجود مفروض یا یک واجب‌الوجود با معلولات واجب‌الوجود دیگر: فلو فرض وجود واجبین لا یکون بینهما معیة ذاتیة ولا علاقة لزومیة بل مجرد صحابة اتفاقیة یتثبت لكل منهما إمكان بالقیاس الی الآخر.^{۱۴} بنابراین از نظر صدرالمتألهین راه حل میرداماد و قبل از وی محقق دوانی نمیتواند کارساز باشد زیرا بر مبنای غفلت از یک اصل پذیرفته شده فلسفی شکل گرفته است که وی به آن متفطن شده است. بعلاوه، این بیان قیاس خلفی را نیز مخدوش میسازد؛ زیرا اگر امر مستحیل در قیاس با ملزوم خود امکان بالقیاس داشته باشد، فرض امکان نقیض نتیجه به محالی منجر نخواهد شد، بلکه بعکس، لازم آن در قیاس با این فرض دارای امکان خواهد بود و مطلوب را اثبات نخواهد کرد و در نتیجه امکان خلاف آن باقی خواهد بود.

تحلیل خواجه طوسی در باره نحوه تلازم

ایشان نیز استلزامی میان ممکن بالذات و ممتنع بالذات قائل نیست. وی ابتدا پاسخی را نقل میکند که بر اساس آن گفته شده است مراد از ممکنی که مستلزم محال نیست، اعم از ممکن بحسب ذات و ممکن بحسب غیر است. در این صورت عدم معلول اول، هرچند لذاته ممکن است اما لغیره ممتنع است، زیرا علت آن وجود دارد:

المراد من الممكن فی قولنا: الممكن لا یتستلزم المحال، هو الممكن بحسب الذات و بحسب الغیر، و عدم المعلول الاول و ان كان

ممکنا لذاته فهو ممتنع لغیره، لوجود علتة.^{۱۵} وی بر این پاسخ خرده میگیرد و معتقد است امکان ندارد علت ممکن، معدوم باشد و ممکن در حالت ممکن باقی باشد، بلکه بحسب عدم علتش ممتنع بالغیر خواهد بود:

و اما قوله: «الممكن الذی لا یتستلزم المحال هو الممكن بحسب الذات و بحسب الغیر، و عدم المعلول الاول و ان كان ممکناً لذاته فهو ممتنع لغیره، لوجود علتة»، فلیس سدید، لأنه لا یمکن ان یکون ممکن قطعاً و هو ممتنع لغیره، ای بحسب عدم علتة، و بحسب وجود ما ینافیة او یضاده معه، و بحسب فرض عدمه.^{۱۶}

خواجه طوسی به پاسخ خویش چنین تصریح میکند که استلزام در حقیقت بین عدم معلول اول که ممکن است، با عدم علیت علت نخست است، نه ذات آن. ذات واجب با وصف علیت است که با معلول نخست تلازم دارد و بلحاظ ذات، تلازمی نسبت به وجود یا عدم معلول اول ندارد:

استلزام عدم المعلول عدم الواجب لذاته لیس باستلزام الممكن المحال بالذات، فانه انما استلزم عدم علیة العلة الاولى فقط، لا عدم ذات العلة الاولى؛ فان ذاته لا یتعلق بالمعلول الاول لو لا اتصافها بالعلیة، لكون العلة الاولى واجبة لذاتها، ممتنعاً علیها العدم، سواء كان لتلك الذات معلول او لم یمکن.^{۱۷}

بنابراین از نظر ایشان اصل حکم عدم تلازم میان ممکن ذاتی با ممتنع ذاتی بحال خود باقی است و

۱۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیة فی الاسفار الاربعة العقلیة، ج ۱، ص ۲۲۰.

۱۴. همان، ص ۱۱۳.

۱۵. طوسی، اجوبة المسائل النصیریة، ص ۵۳.

۱۶. همان، ص ۵۴.

۱۷. همانجا.

آنچه در اینجا تلازم دارد امکان عدم معلول اول با عدم علیت ذات واجب است. در واقع از نظر خواجه تلازمی میان مستحیل بالذات و ممکن بالذات نیست مگر بالعرض یا بالاتفاق:

فإذن لم يستلزم الممكن محالاً إلا بالعرض أو بالاتفاق، وهو عدم كون العلة واجبة في ذاتها. وهذا بخلاف عكسه، اعني فرض عدم العلة الاولى، فإنه يستلزم عدم المعلول الاول مطلقاً، لأن ذاته إنما افاضتها العلة الاولى لا غير.^{۱۸}

اشکال ملاصدرا بر خواجه طوسی

صدرالمتألهین این پاسخ را خلاف قواعد فلسفی میداند. زیرا از نظر حکما این امر به اثبات رسیده است که هیچ حالت منتظره‌یی در ذات حق و علت نخستین وجود ندارد و او از جمیع جهات واجب‌الوجود است. بنابراین علیت عین ذات حق و مانند آن واجب است.^{۱۹} بطور کلی و به حکم براهین عقلی، صفات حق عین ذات حقند و علیت او نسبت به صادر اول و سایر ممکنات به امکان نیست، بلکه به ضرورت، علت تامه است و در افاضه فیض حالت انتظار ندارد. صدرالمتألهین اشاره میکند که اگر تلازم علیت ذات واجب نسبت به صادر اول و سایر معلولات، تلازم امکانی بین دو ممکن فرض شود، نقل کلام میکنیم به علیت واجب؛ اگر آن هم نسبت به ذات واجب با فرض امکان ملاحظه شود، نیازمند به علت دیگری خواهد بود و در نهایت یا به تسلسل منتهی میگردد یا محذور اول به قوت خود باقی خواهد بود. یعنی دو باره به تلازم واجب و ممکن منجر میشود.^{۲۰}

تحلیل ملاصدرا در باره اثبات استلزام بر مبنای رابطه علی

از نظر ایشان آنچه مستلزم ممتنع بالذات است خود

نیز بطور قطع ممتنع خواهد بود؛ اما امتناع آن از جهتی است که بواسطه آن جهت، مستلزم ممتنع شده است؛ هرچند از جهت دیگر دارای امکان باشد:

ما يستلزم الممتنع بالذات فهو ممتنع لا محالة من جهة بها يستلزم الممتنع وإن كانت لها جهة أخرى إمكانية.^{۲۱}

پس شیئی که ذاتاً ممکن است، برای ارتباط با ممتنع بالذات ناگزیر دارای جهت عدمی است که از طریق آن با ممتنع بالذات مرتبط بوده و ممتنع بالغیر میباشد.

تحلیل ملاصدرا در اینباره اینست که ممکن بالذات با ممتنع بالذات نمیتواند رابطه داشته باشد. زیرا ماهیت ممکن بالذات، نسبت به وجود و عدم، اقتضا و ضرورتی ندارد. بنابراین، ماهیت ممکن مرتبط با علت و جاعل نیست و همچنان به امکان ذاتی خود باقیست. آنچه با وجود علت مرتبط است خود ماهیت ممکن نیست، بلکه وجود ماهیت است. متناظر با این بیان، باید گفت استلزام میان عدم و امتناع دو چیز نیز هرچند بگونه مجازی، باید براساس رابطه تعلقی باشد. یعنی تنها عدم معلول است که با عدم علت مرتبط است؛ همانگونه که معلول با علت رابطه تعلقی دارد. در هر صورت ماهیت ممکن بدلیل اعتباری بودن، ارتباط واقعی با وجود و عدم علت ندارد.

و بالجملة فكما أن الاستلزام في الوجود بين الشئيين لا بد له من علاقة عليية و معلولية بين المتلازمين، فكذلك الاستلزام في العدم و الامتناع بين شئيين لا ينفك عن تعلق ارتباطي بينهما و كما أن الواجبين لو فرضنا لم يكونا

۱۸. همانجا.

۱۹. ملاصدرا، الحكمة المتعاليه في الاسفار الاربعة العقلية،

ج ۱، ص ۲۲۱.

۲۰. همانجا.

۲۱. همان، ص ۲۷۸.

متلازمین بل متصاحبین بحسب البخت والانفاق، كذلك التلازم الاصطلاحی لا یكون بین ممتنعین بالذات، بل بین ممتنع بالذات و ممتنع بالغير و هو لا محالة ممکن بالذات كما مر.^{۲۲}

در تلازمی که بین دو ممتنع برقرار میشود، باید یک طرف آن ممتنع بالغير باشد که البته در مقام ذات ممکن خواهد بود و طرف دیگر ممتنع بالذات باشد. در اینجا نیز تلازم میان عدم معلول نخست - که در این حالت امتناع بالغير و امکان بالذات دارد - با ممتنع بالذات است که همان عدم علت یا عدم ذات حق است.

معنای استلزام ممکن و ممتنع بر پایه اصالت وجود

بر مبنای حکمت متعالیه میتوان معنای صحیح این ملازمه را روشن ساخت؛ با این بیان که در آنجا به اثبات رسیده است که ماهیت امری اعتباری است و سوای از وجود، حکمی ندارد. با پذیرش اصالت وجود، وجود ممکنات نسبت به ذات واجب عین تعلق و ربط خواهند بود که از آن به امکان فقری یا وجودی تعبیر میشود. امکان وجودی، مجامع ضرورت ذاتی است. بنابراین ماهیت معلول اول با ذات واجب مرتبط نیست، زیرا ماهیت دون ربط است. آنچه عین ربط به ذات واجب است، وجود ممکنات بوده که از ضرورت ذاتی برخوردارند. در ضرورت ذاتی ثبوت محمول برای موضوع، به شرط دوام ذات موضوع است. با انتفای شرط مذکور، ضرورت نیز منتفی میشود. عدم ضرورت ذاتی نیز به شرط دوام موضوع، ممتنع ذاتی است. این امتناع ذاتی با امتناع ازلی واجب در تلازم است. چنانچه معلول اول معدوم باشد، امتناع ذاتی نیز منتفی خواهد بود؛ زیرا شرط مذکور که دوام موضوع است، منتفی شده است. بنابراین تلازم میان امکان وجودی که ضرورت

ذاتی دارد با ضرورت ازلی وجود واجب است؛ و در مقابل نیز تلازم میان عدم امکان وجودی که دارای امتناع ذاتی است با امتناع ازلی عدم واجب است.^{۲۳} پس عدم معلول نخست به اعتبار ماهیتش ممکن است و این امکان که لازمه ماهیت اوست، مرتبط با علت نیست و تنها وجود صادر اول با ذات واجب در ارتباط است. بدین ترتیب که وجود معلول به وجود علت واجب، و با عدم آن ممتنع میشود. وجود معلول که این ارتباط تنها از ناحیه او صورت میگیرد، فاقد امکان ماهوی است. در این صورت تلازم میان ضرورت ذاتی با ضرورت ازلی است.^{۲۴} ضرورت ازلی همان ذات واجب الوجود است و ضرورت ذاتی مربوط به معلولهای اوست. ماهیت امکانی و امکان ذاتی در این ملازمه جایی ندارند. به همین جهت استلزام ممکن ذاتی با محال و امتناع ذاتی موضوعیت نخواهد داشت.

نقد بیان ملاصدرا و پاسخ آن

اینکه گفته شود ماهیت صادر اول بلحاظ ذات، تلازمی با واجب ندارد، موجب انتفای تلازم در مقام نفس الامری نیست. عدم لحاظ ارتباط علی معلول اول در مرتبه ذات و بدون لحاظ وجود آن با ذات واجب، بمعنای عدم ارتباط نفس الامری وجود و عدم آن با ذات واجب نیست. و این بمعنای تلازم ممکن بالذات که همان وجود یا عدم معلول اول باشد با وجود یا عدم واجب است که بلحاظ وجود، ضرورت ازلی و بلحاظ عدم، امتناع ذاتی دارد. و اگر این تلازم بلحاظ نفس الامری نفی شود، قابل قبول نیست؛ زیرا بحسب نفس الامر معلول و مستلزم اوست. یعنی

۲۲. همانجا.

۲۳. جوادی آملی، ریحیق مختوم، بخش سوم از ج ۱، ص ۴۹.

۲۴. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه،

ج ۱، ص ۲۲۲.

عدم معلول اول مستلزم عدم واجب است.^{۲۵} ملاصدرا با پذیرش حالت دوم از این سخن، بطلان آن را نفی میکند، زیرا گرچه هر معلولی مستلزم علت خویش است، اما در اینجا بر مبنای اصالت وجود، ماهیت ممکن معلول و مرتبط با علت نیست بلکه مجعول و معلول واقعی وجود آن است که مستلزم علت است.

ماهیت صادر اول تنها دارای امکان ذاتی است و هرگز به وجوب یا امتناع بالغیر متصف نخواهد شد. همچنین وجود و عدم آن نیز که دارای وجوب و امتناع بالغیر هستند، هرگز ممکن بالذات نمیباشند بلکه عدم معلول اول ممتنع بالغیر و وجود آن واجب بالغیر است. اگر عدم یا وجود متصف به امکان شوند باید عدم توان پذیرش وجود و وجود پذیرای عدم باشد. در این حالت یا ذات قابل باقی است یا نه؛ در صورت نخست یا ذات وجود با بقای خود، عدم نیز میپذیرد که اجتماع نقیضین است. صورت دیگر نیز مستلزم انقلاب محال است. بنابراین وجود معلول اول قابل عدم نیست و ذات خود را به ضرورت ذاتی داراست. عدم آن نیز پذیرای وجود نیست و عدم برای آن ضرورت دارد و ممتنع است.^{۲۶}

حل تعارض ملازمت ممکن و ممتنع با قیاس خلفی

برهان خلف یا قیاس خلفی یکی از کارآمدترین براهین اثبات مطلوب در گستره‌های مختلف به شمار میرود. حتی در قرآن کریم نیز نمونه‌هایی از این برهان بچشم می‌خورد.^{۲۷} مشکلی که متوجه این نوع استدلال است به این شکل جلوه‌گر میگردد که اگر ممتنع و محال ذاتی با امکان ذاتی سازگار باشد، در این صورت قیاس خلف که در آن از طریق استحاله تالی، استحاله مقدم نتیجه گرفته میشود، اعتبار خود را از دست میدهد؛ زیرا استحاله و امتناع تالی میتواند با امکان مقدم در تلازم باشد. در این صورت فرض امکان

نقیض نتیجه قیاس، لزوماً به تناقض منجر نمیگردد تا بن بست تناقض را حاصل فرض نادرست تلقی کرده و اصل مطلوب اثبات شود.

با بیانی که گذشت تعارضی که ملازمه ممکن ذاتی و ممتنع بالذات با برهان خلف پیدا میکند بر طرف میگردد. بیان مذکور نشان داد که تلازم همیشه میان دو ضرورت و یا دو امتناع صورت میگیرد و سخن از امکان ذاتی نیست تا این معارضه شکل گیرد. پاسخ دیگر برای دفع اشکال اینست که در قیاس خلفی سخن از امکان وقوعی است نه امکان ذاتی؛ یعنی در آنجا از استحاله تالی به امتناع وقوعی مقدم پی برده میشود. اثبات امتناع وقوعی چیزی، مساوی امتناع ذاتی آن نیست. زیرا امتناع وقوعی اعم از امکان ذاتی و امتناع ذاتی ماهیت آن چیز در مقام ذات است. همانگونه که اثبات ضرورت وقوع چیزی اعم از امکان ذاتی یا ضرورت ذاتی آن است.^{۲۸} بنابراین در قیاس خلفی با استفاده از استحاله تالی، تنها امتناع وقوعی مقدم نتیجه گرفته میشود و اثبات امتناع ذاتی برهان تنها امتناع وقوع دو اله را به اثبات میرساند، و امتناع ذاتی شریک الباری، برهان دیگری می‌طلبد.^{۲۹} همچنین مفاد آیه شریفه «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»^{۳۰}، از عدم افتتاح بَرَكَاتِ آسمان و زمین، به عدم وقوع ایمان و تقوا راه برده

۲۵. همان، ص ۲۲۳.

۲۶. همانجا.

۲۷. مانند سوره انبیاء: ۲۲ و سوره اعراف: ۹۶.

۲۸. رجوع شود به: جوادی آملی، رحیق مختوم، بخش سوم از ج ۱، ص ۵۲.

۲۹. انبیاء، ۲۲.

۳۰. رجوع شود به: جوادی آملی، رحیق مختوم، بخش سوم از ج ۱، ص ۶۱.

۳۱. اعراف، ۹۶.

میشود، اما امتناع ذاتی ایمان و تقوای آنها نتیجه گرفته نمیشود بلکه بعکس، دلیل بر امکان ذاتی آن نیز وجود دارد.

مثالی که صدرالمآلهین برای برهان خلف میزند، اثبات دوام جواهر مجرد عقلانی از طریق نفی امکان وقوعی نقیض آن است؛ اگر جواهر مجرد عقلانی دارای دوام نباشند و از عدم سابق و لاحق برخوردار باشند، عدم آنها یا از ناحیه عدم علت دائم الفیض بر آنهاست یا از جهت ماده قابلی است که حامل استعداد وجود و عدم آنها میباشد. هر دو تالی محال بالذات است؛ پس مقدم - یعنی عدم سابق و لاحق جواهر مجرد - محال است. در اینجا عدم سابق و لاحق برای جواهر مجرد تنها بلحاظ واقعیت خارجی - و نه بلحاظ ذات و مرتبه ماهوی - نفی میشود. زیرا اگر عدم سابق و لاحق جواهر مجرد از ذات و مرتبه ماهوی آنها نفی شود، ضرورت وجودی آنها ثابت میشود و این بمعنای وجود ذاتی جواهر مجرد و مستلزم شرک نسبت به واجب است.^{۳۳}

همچنین وقتی گفته میشود غیر متناهی بودن ابعاد جسم ممتنع است - با فرض اینکه اگر ممتنع نباشد با براهین مختلف اثبات میشود که این امر مستلزم محصور بودن غیر محصور و ممتنع بالذات است - در نتیجه، نقیض آن یعنی متناهی بودن ابعاد جسم، ضروری است. در قیاس یاد شده، محصور بودن غیر محصور یا اجتماع نقیضین، همان محال بالذات است و تناهی ابعاد جسم که در ماهیت خود ممکن است، از جهت رابطه‌ی بی که عدم آن با ممتنع بالذات دارد، عدم آن ممتنع بالغیر میباشد. این استلزام بین دو ممتنع بالغیر و بالذات، متناظر با استلزامی است که بین وجود ماهیات امکانی با واجب بالذات وجود دارد؛ زیرا اشیا از جهت ماهیت امکانی خود ملازمه‌ی بی با ذات واجب ندارند، بلکه از جهت وجود و وجوب بالغیر مستلزم و مرتبط با واجب بالذات

هستند که همان امکان فقری و وجودی آنهاست. بنابراین در واقع تلازم بین ممتنع بالذات و ممتنع بالغیر میباشد و این به تبع تلازمی است که بین واجب بالذات و واجب بالغیر برقرار است.^{۳۳} امتناع وقوعی در واقع همان امتناع بالغیر است و امتناع بالغیر در نهایت به امتناع بالذات منتهی میگردد؛ یعنی در قیاس خلفی تلازم بین امتناع بالغیر با امتناع بالذات است.

تبیین حل دو مسئله مورد بحث با تکیه بر اصول حکمت متعالیه

با اثبات اصالت وجود و اشتراک معنوی مفهوم آن و پذیرش تشکیک در مراتب وجود، تنها راه صحیح در توجیه و تبیین رابطه معلول با علت خود، رابط و عین وابستگی دانستن معلول نسبت به علت است. مطابق اصالت وجود، تنها وجود صلاحیت علیت را دارد^{۳۴}؛ معلول نیز جز وجود نیست و در عین حال با علت نیز یک چیز نیست. پس باید خود وجود با علت مرتبط باشد و این ارتباط مقوم آن است؛ به این معنی که معلول عین ربط و وابستگی به علت است. با پذیرش عین ربط و تعلقی بودن مجموعه عالم نسبت به ذات واجب، استقلال از دامن ممکنات بر گرفته میشود و معلولها دارای معنای حرفی خواهند بود و از معنای حرفی هرگز ماهیتی حاصل نمیشود. در این صورت بساط ماهیات بمعنای «آنچه در جواب ماهو می آید»، از عرصه هستی برچیده میشود؛ زیرا ماهیت یک معنای مستقلی است که در پاسخ از چیستی می آید. فقدان ماهیت، امکان

۳۳. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۱، ص ۲۲۶.

۳۴. همانجا؛ نیز رجوع شود به: جوادی آملی، رحیق مختم، بخش سوم از ج ۱، ص ۳۶۵ - ۳۶۴.

۳۴. ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه، ج ۲، ص ۴۰۲.

ذاتی که لازمه اوست را نیز فاقد اعتبار میسازد.

در واقع ماهیات مطابق این تحلیل به مفاهیمی مبدل میشوند که تنها از ظهور و تجلیات وجود حکایت میکنند؛ زیرا حقیقت وجود که منحصر به ذات واجب الوجود است، ماهیتش همان انیت و وجود اوست.^{۳۵} این نتیجه‌ی است که از مبانی حکمت متعالیه، یعنی اصالت وجود و بویژه امکان فقری بدست می‌آید. در خصوص ماهیت بمعنای «ما به الشیء هوهو» نیز باید گفت اگر حقیقت و ذات شیء یک معنای استقلال داشته باشد، ماهیت به این معنی نیز نخواهیم داشت؛ زیرا گفتیم که وجود رابط جز وابستگی به وجود مستقل، حقیقت دیگری ندارد.

پس در صورتیکه مجموعه ممکنات نسبت به ذات حق ربط محض باشند، دارای معنای حرفی^{۳۶} بوده و در جواب ماهو واقع نمیشوند. آنچه که در پاسخ از چیستی قرار نگیرد، ماهیت بمعنای مقول در جواب ماهو ندارد. بدین قرار ماهیاتی که از وجودهای مقید برگرفته میشوند، به مفاهیم ملحق میشوند و معقولات اولی نیز در این الحاق، با ماهیات هم سرنوشت خواهند بود.^{۳۷} بر این اساس، مفاهیم ماهوی از مقولات نبوده، بلکه از سنخ معقولات ثانیه فلسفی خواهند بود.

حکیم سبزواری اشاره میکند که انتزاع ماهیات از وجودهای امکانی در صورتی میسر است که این وجودهای امکانی در قیاس با خودشان مورد سنجش قرار گیرند و گرنه تمامی آنها در مقایسه با ذات حق تعالی از هیچگونه نسبیت و ماهیتی برخوردار نیستند.^{۳۸} مرحوم علامه طباطبایی نیز وجودهای رابط را فاقد ماهیت بمعنای «ما یقال فی جواب ماهو» دانسته و میگوید:

«لأن المہیات هی المقولة فی جواب ماهو، فہی مستقلة بالمفہومیة، والوجودات الرابطة لا مفہوم لها مستقلاً بالمفہومیة».^{۳۹}

حاصل آنکه با حذف ماهیت، لازم آن که امکان ذاتی

باشد نیز جایگاهی نخواهد داشت و در این صورت هرگونه تلازم میان امکان ذاتی با غیر خود از میان میرود. در نتیجه علاوه بر این که استلزام میان ممکن با ممتنع یا واجب، معنای درستی پیدا میکند، قیاس خلفی نیز به قوت و اعتبار خویش باقی خواهد بود.^{۴۰} زیرا با خروج امکان ذاتی بر مبانی یاد شده، استحالة تالی با امکان مقدم در تلازم نخواهد بود، بلکه با امتناع آن ملازم است. مرحوم علامه با عنایت به این نکته، منشأ اشکال را خلط میان امکان وجودی و امکان ماهوی دانسته است:

«و اما عدھم وجود الممکن ممکناً فالإمکان فیہ

بمعنی الفقر والتعلق الذاتی لوجود الماہیہ بوجود

العلہ، دون الامکان بمعنی استواء النسبہ الی

الوجود و العدم. ففی الاشکال مغالطۃ بوضع

الامکان الوجودی موضع الامکان الماہوی».^{۴۱}

بدین معنی که اشکال تلازم ممکن با ممتنع به این

دلیل است که امکان بمعنای امکان ماهوی اخذ شده

است؛ در صورتی که با توضیحی که بر مبنای حکمت

۳۵. ملاصدرا و شارحان وی فصلی را به این مبحث

اختصاص داده‌اند. در اسفار عنوانی با این عبارت آمده است:

«فی أن واجب الوجود اینتہ ماہیۃ»؛ ملاصدرا در توضیح این

تعبیر، چنین میگوید: «بمعنی أنه لا ماہیۃ له سوی الوجود

الخاص المجرد عن مقارنة الماہیۃ» (همان، ج ۱، ص ۱۱۴؛ نیز

ر.ک: طباطبایی، بدایۃ الحکمہ، ص ۴۶).

۳۶. در هر زبانی کلمه یا دارای معنای استقلالی است یا خیر.

اگر معنای استقلالی دارد یا مقید به قید زمان است که فعل نام دارد؛

یا مقید به زمان نیست که اسم خواهد بود. اما اگر معنای مستقل

نداشته باشد، بلکه تنها به واسطه اسم و فعل معنا پیدا کند، در این

صورت حرف نام دارد. وجود رابط نیز از این جهت شبیه معنای

حرفی است که سوای از غیر، استقلال مفهومی و وجودی ندارد.

۳۷. جوادی آملی، ریحق مختوم، بخش پنجم از ج ۲، ص ۱۳۶.

۳۸. سبزواری، شرح المنظومہ (قسم الحکمہ)، ج ۲،

ص ۲۴۲.

۳۹. طباطبایی، نہایۃ الحکمہ، ص ۳۰.

۴۰. شکر، وجود رابط و مستقل در حکمت متعالیه، ص ۲۵۶.

۴۱. طباطبایی، نہایۃ الحکمہ، ص ۶۹.

متعالیه گذشت، تنها امکان وجودی و فقری میتواند معنای درستی داشته باشد و با این بیان اشکالی نیز متوجه قیاس خلفی نخواهد بود. زیرا در این نوع قیاس، تلازم بین دو ممتنع - یعنی ممتنع بالذات و ممتنع بالغیر - میباشد و امکان ماهوی جایی ندارد تا با آن سازگار باشد و از اعتبار ساقط شود. این بیان در واقع اصل اشکال را منتفی میسازد؛ زیرا اشکال بر مبنای استلزام امکان ماهوی با استحالة ذاتی پدیدار شده است.

جمع بندی

اصول حکمت متعالیه بخصوص اصالت وجود و بدنال آن تصحیح معنای امکان به امکان وجودی، راهگشای بسیاری از معضلات در عرصه فلسفه میباشد. تلازم میان ممکن و ممتنع نیز بر همین پایه، معنای درستی پیدا میکند؛ زیرا با پذیرش اعتباریت ماهیت، آنچه در تحلیل رابطه علی و معلولی جریان دارد، چیزی جز وجود نخواهد بود. یکطرف وجود علت است که حقیقت هستی است و طرف دیگر ممکنات و معالیلی هستند که شأنی جز وابستگی برای آنها متصور نیست. پس ماهیت در این میان از جایگاه حقیقی برخوردار نیست و بتبع آن امکان ذاتی که لازمه آن است نیز جای خود را به امکان فقری یا امکان وجودی میدهد. امکانی که در تلازم با امتناع ذاتی مد نظر است، همان امکان وجودی است که بلحاظ وجودش ضرورت بالغیر و به اعتبار عدمش امتناع بالغیر دارد و از این حیث ملازم با ممتنع ذاتی است. در واقع دو طرف استلزام، ضرورت یا امتناع است و بهیچ وجه امکان ذاتی مطرح نیست. وجوب و امتناع بالغیر نیز به وجوب و امتناع بالذات منتهی میشود. همین ملازمه است که صحت قیاس خلفی را نیز تضمین میکند.

منابع

قرآن کریم.

جوادی آملی، عبدالله، رحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)، بخش پنجم از جلد دوم، تنظیم و تدوین حمید پارسانیا، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۶.

رحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)، بخش سوم از جلد اول، تنظیم و تدوین حمید پارسانیا، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵.

سبزواری، ملاهادی، شرح المنظومه (قسم الحکمة)، بکوشش حسن زاده آملی، مسعود طالبی، قم، نشر ناب، ۱۴۱۶ق.
شکر، عبدالعلی، وجود رابط و مستقل در حکمت متعالیه، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۹.

طباطبایی، سید محمد حسین، بدایة الحکمه، قم، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۴.

نهایة الحکمه، قم، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۲.

طوسی، خواجه نصیرالدین، اجوبة المسائل النصیریة، به اهتمام عبد الله نورانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
محقق دوانی، شواکل الحور فی شرح هیاکل النور، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۱۱ق.

محقق، مهدی و ایزوتسو، توشی هیکو، منطق و مباحث الفاظ (مجموعه متون و مقالات تحقیقی)، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰.

ملاصدرا، الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعة العقلیه، ج ۱، تصحیح و تحقیق دکتر غلامرضا اعوانی باشراف استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳.

الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعة العقلیه، ج ۲، تصحیح، تحقیق و مقدمه دکتر مقصود محمدی باشراف استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.

الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعة العقلیه، ج ۷، تصحیح و تحقیق: دکتر مقصود محمدی باشراف استاد سید محمد خامنه‌ای، تهران، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰.

میرداماد، محمد باقر، القبسات، به اهتمام دکتر مهدی محقق و دیگران، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۷.

مصنفات، به اهتمام عبد الله نورانی، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵-۱۳۸۱.